

پیرامون مسأله فلسطین و حرکت اسلامی

و اما در مورد دیدگاه حرکت اسلامی، مناسفانه در طول سالیان گذشته حرکت اسلامی چندان تلاش برای رسیدن به یک نگرش تاریخی دقیق در مورد مشکل فلسطین نداشته و با دقت دگرگونیهایی درونی جوامع یهودی را بررسی نکرده و عواملی که به پیدایش و تشکیل حرکت صهیونیستی انجامید و با همیاری و همکاری مستقیم یهود، صهیونیسم به قدرت رسید را مدنظر قرار نداده است و گویا حرکت اسلامی، خود را ناتوان می‌داند که دیدگاه روشنی در این زمینه داشته باشد، چرا که رؤیاهای عربی را در شکست‌هایی بی‌دری در مقابله با اسرائیل می‌دید.

و اما ما را دیدگاهی دیگر است. از آغاز دهه هفتاد میلادی، گروهی از جوانان مسلمان فلسطین و برخی از نویسندگان و اندیشمندان مسلمان فلسطینی، احساس کردند که تحلیل مارکسیستی و تحلیل ناسیونالیستی عربی از مشکل فلسطین نتوانستند پاسخهای صحیح و درستی را در این زمینه ارائه دهند، و همچنین به این حقیقت رسیدند که دیدگاه‌های اسلامی در این خصوص، نقص داشته‌اند و اگر پاسخ درستی برای مشکل فلسطینی می‌خواهند، چاره‌ای جز بررسی تاریخی مراحل آن را ندارند، پس اگر نهضت اسلامی فلسطین بنا دارد، برنامه منظم و حساب‌شده‌ای را برای مقابله با رژیم صهیونیستی داشته باشد، باید این پست و بلندبهای تاریخ را با دقت بازخوانی نماید.

جنگهای اسلام و غرب

آغاز رودروئی اسلام و غرب را، جنگهای مسلمین علیه «بنی‌سائس» امپراتوری روم شرقی، باید دانست که به فتح قسطنطنیه و پیروزی اسلام و براندادن امپراتوری بنی‌سائس انجامید چرا که اسلام بقدرت الهی و با نشاط قرآنی پیش می‌رفت و عدل الهی را مطرح می‌کرد که در نتیجه به شکلی در یک نمونه اسلامی منبسط شد. در این مرحله دوم، قرن ۱۱ و قرن ۱۲ بود که معروف به جنگهای صلیبی شد. در این جنگها، رهبران کلیسا برای جمع کردن انبوه‌های ازمه پاشیده اروپائی، آن حرکت هجومی را رهبری می‌کردند و با اینکه این جنگها برخی از پیرونها برای آنان داشت ولی چون محتوای عمیقی نداشت و چیزی جز یک نبرد نظامی نبود، در مدتی کوتاه، کمتر از ده سال، منجر به عقب‌نشینی نیروهای ضد اسلامی شد و اسلام نتوانست هجوم صلیبی را محاصره کرده و از بین ببرد.

مرحله سوم خیلی فرق داشت. در حالی که جامعه اسلامی از نظر قدرتهای نظامی و اداری و محتوای ایمانی خود بسیار عقب‌گرد کرده بود اروپا با مرحله «رنسانس» را می‌گذراند در قرن ۱۸ میلادی یا مرحله رنسانس، آنچه برای ما اهمیت دارد، این است که مسیحیان پذیرفتند که باید یهودیان را با خود وارد کارزار کنند و به آنها اهمیت و ارجح بدهند. و گرچه کلیسای غربی در قرن ۱۶ میلادی، دارای انقسامها و اختلافهای زیادی شده بود که حرکت «مارتن لوترکنگ» و برخی دیگر از رهبران جوان کلیسا علیه کلیسای کاتولیک نمونه بارزی از آن می‌باشد و این حرکت، یک حرکت مسیحی سلفی بود که در آرا و اصداقواتیشان، بازگشت به اصل می‌کردند و به مرحله رنسانس چندان اهمیتی نمی‌دادند ولی از اینکه حرکت پروتستانتمت اعتماد بر متن انجیل می‌کرد و چون متن انجیل فقر زیادی در مسائل اجتماعی داشت، لذا

در نشستی که با یکی از رهبران مبارز و فعال جنبش جهاد اسلامی فلسطین داشتیم و سخنان زیبا و شیوای او را در زمینه مبارزه و پیکاریی امان مردم حزب الله و مستضعف آن خطه شهیدپرور و علاقه مفرط و محبت فوق‌العاده‌ای که نسبت به رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی ارواحنا فداء، ابراز و اظهار می‌دارند و همسویی و هماهنگی شعارها و تظاهرات و راهپیمایی‌ها و برنامه‌های مبارزاتی مردم غیور فلسطین و ملت سرافراز ایران را می‌شنیدیم، از ایشان خواستیم که تاریخچه‌ای از ماجرای اشغال این سرزمین مقدس اسلامی و تأسیس دولت غاصب اسرائیل و روشهای کنونی مبارزه با دشمن صهیونیستی، از دید جنبش جهاد اسلامی را برای امت پاسدار اسلام، بیان نماید که پس از ترجمه، متن کامل سخنان ارزنده این برادر مبارز را در اینجا نقل می‌نمائیم و از ذکر نام ایشان، بنا به درخواست خودشان و با ملاحظه مسائل امنیتی خودداری می‌نمائیم.

به امید اینکه این سخنان که برای اولین بار مستقیماً از زبان یکی از رهبران سیاسی جهاد اسلامی، در ایران پخش می‌شود، پرده از ابهامهای زیادی که نسبت به حرکت گسترده و عظیم اخیر توده‌های محروم فلسطینی در اذهان وجود دارد، برداشته و ملت سربلند ما خوشنود باشند که برای تمام انقلابیون مسلمان، بلکه تمام مبارزات جهان، الگو و سرمشق می‌باشند و مطمئن باشند که هر جا فروغی از اشعه تابناک رهنمودهای پیامبرگونه امام امت مدظله‌العالی می‌تابد، اسلام احیا، قرآن سر بلند، مکتب زنده، دشمن ذلیل، نهضت پایدار و دریاچه‌های نور و امید بروی مردم آن دیار باز می‌شود و می‌رود تا رعد و برق حوادث آن، رنگارنگ و نابودی را بر سر اشغالگران و مستکبران فرو ریزد.

مشکل فلسطین چگونه پیدا شد؟

سخن درباره دگرگونیهایی تاریخی که به منبسط شدن مشکل فلسطین در وضعیت کنونی انجامید، در خلال سالهای گذشته و درست از روزی که نخستین شکست در سال ۱۹۴۸ بر پیکره فلسطین پدید آمد، از دیدگاه‌های گوناگون فرق می‌کند. مثلاً از دیدگاه جی مارکسیستی، پشرفتهای اقتصادی جامعه اروپائی در آغاز قرن بیستم، به آنجا انجامید که سرمایه‌داری اروپائی در تلاشی برای رهائی از فشار جوامع یهودی در اروپا، آنها را به فلسطین روانه ساخت تا در آنجا گردهم آیند و دولتی برای خود تشکیل دهند. دیدگاه دیگر، دیدگاه ناسیونالیستی عربی است که قضیه را در لفافه مطرح می‌کند و چنین نتیجه‌گیری می‌کند که هم پیمانی استعمار غربی با حرکت صهیونیستی برای فرونشاندن حرکت پشرفته عربی نوین، دولت اسرائیل را ایجاد کرده و به مبارزه با نهضت عربی پرداختند.

در سرزمینهای اشغالی



پروتنانت‌ها به عهد قدیم، که آن را نورات می‌نامیم، رجوع کرده‌وازان بهره‌بردند. این انقلاب در درون جامعه اروپائی به تدریج تحولی پدید آورد که بیش خود را نسبت به یهودیها تغییر دهند، همان یهودیائی که از کشور انگلیس، به عنوان نمونه، سالهای زیادی تبعید بودند و حق رفتن به آنجا را نداشتند، کار بجائی رسید که حکومت «کرومول» که پروتنانت بود، پذیرفت که یهودیان را باز گرداند و در بازار و دیگر مؤسسات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی شرکت دهد و دمتشان را باز نگاهدارد. و برای نخستین بار در تاریخ انگلستان، یک نخست‌وزیر با اصلی یهودی سرکار آمد و کم‌کم در مناطق زیادی از اروپا اعتبار گروه‌های یهودی پذیرفته شد و در این چارچوب جدید، به تمام مراحل پیشرفت مدنیت اروپائی رسیدند. گویانکه چون بازار نیاز به پول و سرمایه فراوانی داشت و یهودیان از یک شبکه پولی جهانی گسترده‌ای برخوردار بودند، لذا سرمایه‌های آنها سهم بسزائی در به حرکت انداختن چرخ بازرگانی و اقتصاد اروپا در قرن ۱۷ و ۱۸ داشت و بدینسان یهودیان در انقلاب سرمایه‌داری و تکنولوژی مدرن اروپا و در متن جامعه نمونه اروپائی نوین نفوذ کردند.

حرکتهای ناسیونالیستی در اروپا

در نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی، حرکتهای ناسیونالیستی در اروپا پدید آمد و ملت‌های اروپائی به طوایف ناسیونالیستی گوناگونی منقسم شدند مانند ملت آلمان و ملت ایتالیا و... و از آن پس تشکیل دولت برتانیای جدید و فرانسه جدید و... که همه آنها بر اساس قومیت و ناسیونالیستی بود. پیدایش اندیشه ناسیونالیستی تأثیر بسزائی بر جوامع یهودی گذاشت و این اندیشه، برای آنان نیز جا افتاد که در چارچوب قومیت، تشکیلاتی را برای خود برپا اندازند و بدینسان پایه‌های حرکت صهیونیستی بی‌ریزی شد. حرکتهای قومی ملت‌های اروپائی گاهی بروحیت دین استناد کرده و گاهی بر وحدت زبان یا نژاد ولی حرکت صهیونیستی مبتنی بر وحدت نژاد یهودیان سرگردان بود و طبق یک الهسانه مذهبی که خود بدان معتقد هستند، نلیغ از سرزمین جاویدان (فلسطین) می‌کردند و به بکدیگر وعده می‌دادند که طبق وعده الهی باید تلاش برای رسیدن به این سرزمین مقدس کنند و در آنجا سکونت گزینند. در حالی، که حاملان این معتقدیم، خداوند به مؤمنین و بندگانش وعده داده است که روزی این سرزمین مقدس را فتح نمایند.

در هر صورت، حرکت صهیونیستی دید که این بهترین و نزدیکترین راه برای گردآوری یهودیان سرگردان در افقار جهان است ولی در این جریان، بحثها و اختلافهای زیادی در مورد وطن قومی یهود سرگرفته بود و بعضی از جناحها معتقد بودند که این وطن قومی بهتر است که در «آمریکا» باشد و برخی آن را در «اوگاندا» می‌پنداشتند و برخی قسمتی از صحرای مصر را پیشنهاد می‌کردند ولی فشار جریان مذهبی در حرکت صهیونیستی همان بود که بر وطن قومی در فلسطین تأکید شد، و برای آن هیچ بدلی را نمی‌پذیرفتند.

اعطای فلسطین به یهودیان

در این ایام یعنی در نهایت قرن ۱۹ میلادی یهودیان دارای نفوذ زیادی در حکومت

پروتنانت برتانیای بودند و برتانیای بزرگترین قدرت اروپائی را تشکیل می‌داد، اینجا بود که توطئه استعماری غرب با توطئه صهیونیستی یهود با هم ملاقات کرد و بهرک چاره افتادند. با آغاز قرن بیستم بسیاری از رهبران برتانیای معتقد شدند که بهترین راه، تقسیم دولت عثمانی و دادن فلسطین به یهودیان است یعنی در قلب دولت عثمانی رخنه کردن و فلسطین را به یهودیان دادن.

در هر صورت جنگ جهانی اول پایان پذیرفت و دولت عثمانی شکست خورد و قرارداد «سایکس پیکو» بین انگلستان و فرانسه برای تقسیم میراث دولت عثمانی منعقد شد و با «وعدۀ بالقون» انگلستان به صهیونسم قول داد که دولت یهودی را در فلسطین تشکیل دهند.

حقیقت این است که کوشش غرب در حکومت کردن بر جهان (از اوایل قرن ۱۹) در هیچ جا با چنان مشکل و دشواری که جهان اسلام برایشان داشت، مواجه نشدند چرا که وقتی آمریکا یا استرالیا و یا آفریقا و بسیاری از کشورهای آسیائی را می‌خواستند اشغال کنند، هرگز مواجه نشدند با یک فرهنگ قوی و غنی که دارای عقیده و تاریخی مستحکم و پابرجا باشد ولی در جهان اسلام مطلب بگونه‌ای دیگر بود چرا که در اینجا گرچه مسلمانان را ضعف شدید و انقسام و اختلافهای زیادی فرا گرفته بود ولی میراث فرهنگی عقیدتی اسلام، بزرگترین سد در برابر غربها بود و از این روی غرب سه محور برای امکان تسلط بر جهان اسلام زدودن وحدت مسلمین انتخاب کرد:

محورهای مبارزه غرب با اسلام

۱- غربزدگی: یعنی مسلمانان را برای پذیرش رؤیاهای مدنیت غربی آماده ساختن و چه‌سا شخصیتها، نویسندگان و دانشمندان مسلمانی که پس از فراگیری دانش در پانخت‌های غربی با در آریک دیدار با آن دیار و با نتیجه تربیت شدن در



دولت اسرائیل برداشت. یعنی پس از جنگ جهانی اول و پیش از جنگ جهانی دوم غرب توانست یک رهبری فکری ایدئولوژی غیر اسلامی در میان جهان اسلام پدید آورد زیرا دولتها و نظامهایی که قبل از قرارداد «سایکس پیکو» بر جهان اسلام حکمرانی می کردند، گرچه دارای انحرافها و کج فکریها بودند و با ظلم و ستم حکومتهای خود را ادامه می دادند ولی در جوهر و باطنشان، پیروی از یگانگان نمی کردند و لذا می بینیم بسیاری از آنها علی رغم ظلم و ستم بیش از حد، با یک پوشش فقهی می خواستند راهی برای آن یابند و به صورت ظاهر دست از اسلام برندارند ولی پس از سقوط دولت عثمانی، غرب توانست از طریق روشنفکران غریزه مسلمان، حکومتهایی غیر اسلامی و ضد درصد وابسته به غرب در جزه جزه جهان اسلام پدید آورد که ما این دوران را دوره لبرالها می نامیم. در اردن، حکومتی وابسته به انگلیس، در الجزایر، اداره کشور بدست فرانسویان، در مصر توسط احزاب عربی مانند حزب الوفد، در حجاز، سرسبزگان آل سعود در ایران حکومت پهلوی و در ترکیه حکومت اتاتورک و... و لذا اصلاً معنی نداشت حکومتهایی که خود وابسته به غرب و دست نشاندۀ آن بودند، در برابر یک دولت اشغالگر بودی که آن نیز توسط غربیها بر پا شده بود، قیام کنند، و اگر نبردی ظاهری بر پا می شد، معلوم بود که نتیجه ای جز آنچه غربیها می خواستند نداشت و نتیجه اش همیشه تسلیم موقعیت بود در فلسطین بود.

و همچنین در این فترت تاریخی، رهبران فلسطین نیز همان رهبران لبرال مآب غرب زده وابسته بودند که استعمار انگلیس را جدای از حکومت صهیونیستی می دانستند و ابهام می کردند که ما ضمن اینکه باید با اسرائیل در برابر تجاوزش مقابله کنیم، می توانیم روابط حسنه ای با انگلستان داشته باشیم و آنها را مؤید ملت فلسطین بدانیم! زهی اندیشه باطل!!

در همین بین لازم به تذکر است که نیروهای ضد درصد مسلمانی که برای نبرد با اسرائیل و دیگر استعمارگران غربی، جانفشانی می کردند، عددشان اندک و قدرشان بسیار کم بود و لذا غالباً نهایی جز شهادت نداشت و پیروزی ظاهری هرگز بدست نمی آوردند مانند نهضت «عزالدین قسام» در فلسطین و نهضت «خطایی» در مراکش و نهضت «آیه الله مدریس» در ایران و دلیلش این بود که اسلام تازه می خواست خود را به دنیا نشان بدهد ولی قدرتهای سیاسی و سلطه ای دست مسلمانان حقیقی نبود و حاکمان وابسته تمام توان و فعالیتشان در نگهداری منافع اربابان غربی خویش در منطقه های اسلامی خلاصه می شد.

شکست اعراب

وبترین نمونه برای تأیید این مطلب، همین که هفت کشور عربی، نیروهای مسلح خود را در سال ۱۹۴۸ میلادی وارد میدان کارزار با اسرائیل غاصب کردند و با این حال در برابر چند هزار نفر یهودی، که البته تمرین نظامی خوبی دیده بودند، مفتضحانه شکست خوردند و این خود نمودار این حقیقت است که آن دست نشاندهگان بظاهر مسلمان، چون خود غرب زده و وابسته بودند هیچ کاری را جز فرمانبری از غرب نمی کردند و هرگز نای بر جنگ واقعی با اسرائیل نداشتند زیرا هدف دو نهایت برای آنها یکی و آن خضوع در برابر غربیها بود و بدینسان یهودیان توانستند پس از جنگ ۱۹۴۸ رسماً بر فلسطین حکومت خود را بنا نهند گرچه کرانه غربی نهر اردن تا آن وقت در دست اعراب بود و ملک عبدالله آن را به کرانه شرقی منظم نموده و این دو کرانه را با هم به عنوان مملکت اردن هاشمی قلمداد کرد. و از آن رو که غرب تمام نیروی خود را مبدول در این می کرد که بار دیگر اسلام در این منطقه حساس پیدا نشود و نظامهای وابسته به «سایکس پیکو» همچنان وابسته بمانند، بر آن شد که تحول و دگرگونیایی در وطن و انقلابهایی فلاذی

مراکز تشریری صیحی (مانند بیروت و استانبول)، مبهوت زرق و برق پیشرفتهای مادی غرب شدند که نمونه آنان را در ترکیه، ایران، مصر و لبنان و سایر کشورهای اسلامی، می توان یافت.

این جریان منحصر شد به افراد معدودی از به اصطلاح روشنفکران در داخل جامعه اسلامی ولی به سایر افشار سرایت نکرد تا اینکه در نیمه قرن بیستم، تقریباً به صورت احزاب و تشکیلاتی سیاسی دو آمد مانند حزب بعث، حزب شیوعی (مارکسیستی) و سایر احزاب ناسیونالیستی و در برخی کشورها به فرمانروایان سرایت کرد مانند حکومت اتاتورک در ترکیه یا حکومت رضاشاه در ایران و حکومت افغانستان و حکومت احزاب مصری مانند حزب وفد و بدینسان جریان غریزه گمی کم و بیش از خلاصه شدن در گروهی خاص فراتر رفت و به صورت نیروی بزرگ درآمد هر چند این نیروها چندان وزنه ای در جامعه اسلامی نداشتند.



۲. نبرد مسلحانه: دومین محور سیطره غرب بر جهان اسلام عبارت بود از نبرد مسلحانه مستقیم و اشغال سرزمینهای اسلامی هر چند برای مدتی کوتاه مانند اشغال الجزایر توسط فرانسه و اشغال هند توسط بریتانیا و اشغال سرزمینهای خلیج (فارس) و در نهایت تقسیم دولت عثمانی بزرگ به مستعمره هایی تحت نفوذ انگلیس و فرانسه.

۳. تشکیل دولت اسرائیل در فلسطین: و همانگونه که قبلاً تذکر دادیم، بسبب بروز تغییراتی مذهبی در جامعه اروپائی و احیای عهد قدیم (قوات) و روابط مستقیم یهودیان با غرب، فلسطین به تنها یک پایگاه نظامی منحس برای استعمار غربی در منطقه است که اساساً از آغاز مینا بر این بود که یک پایگاه سیاسی، فرهنگی و نظامی غرب در قلب جهان اسلام باشد. گذشته از اینکه اسرائیل مهمترین پایگاه نظامی است که منافع استعمار را در منطقه و در جهان حفظ می کند. بنابراین، رابطه غرب و اسرائیل و حرکت استعمار جدید اروپائی، یک رابطه تنگاتنگ و تفکیک ناپذیر است و اینجا است که اشتباه سیاستمداران فلسطینی و دیگر سیاستمداران عرب نمودار می گردد که می پندارند امکان جذب قلوب سیاستمداران اروپائی و تغییر مواضع آنان نسبت به رژیم اشغالگر فلسطینی وجود دارد چرا که این مطلب، متضاد با سابق تاریخ است؛ همان تاریخی که علت پیدایش رژیم صهیونیستی بود، و لذا راهی جز قیام و نبرد بی امان وجود ندارد.

تشکیل دولت اسرائیل

پس از جنگ جهانی اول و تقسیم اسلام، غرب گامهای اجرایی را برای تشکیل



تنگاتنگ با ملت‌ها داشت و ندای آزادی کامل سرزمین فلسطین را سرمی داد، تحت فشار سران اعراب و فشار بین‌المللی که جنگ اکتبر ۷۳ را بدینال داشت، نهضت مقاومت فلسطین را واداشت که دو امتیاز مهم را به غریبها بدهد:

- ۱- تشکیل دولت فلسطین بر جزئی از سرزمین و در نتیجه عقب‌نشینی از برنامه آزادی کامل سرزمین اشغالی.
- ۲- بجای اعتماد بر پشتوانه مردمی، اعتماد کردن بر معادلات منطقه‌ای عربی و بین‌المللی.

و برای خشنود کردن مقاومت فلسطین، رژیمهای عربی، در مقابل این دو امتیاز، هدیه‌ای به جنبش فلسطین بخشید! و آن اینکه سازمان آزادیبخش فلسطین را سخنگوی رسمی حرکت مقاومت فلسطین قلمداد کرد طبق قطعنامه مشهور «کنفرانس ریاض» یعنی نظام رسمی عربی برای اینکه روی این پیشنهاد جدید حرکت مقاومت فلسطین صحه بگذارد، پذیرفت که سازمان آزادیبخش جزئی از آن باشد! وی گمان این امر، خیلی طبیعی بود زیرا جنبش مقاومت فلسطین، تراوشی بود از مجموعه افکار ناسیونالیستی و سوسیالیستی و ملی در منطقه و عامل اسلامی بودن قضیه، یک عامل حاشیه‌ای بود نه اساسی، بنابراین خیلی ساده بود که مقاومت فلسطین جزئی از همان نظام رسمی عربی (وابسته به غرب) باشد چرا که دارای ارزشهایی فکری و ایدئولوژی محکم نبود که بتواند در برابر رژیمهای عربی وابسته به غرب ایستادگی و مقاومت نماید. و نتایج قاطع این عقب‌نشینی در نبرد بیروت (سال ۸۲) کاملاً نمایان بود که در این نبرد نه تنها جنبش مقاومت فلسطین شکست خورد بلکه غریبها ضربه سهمگین خود را بر نظام رسمی عربی فرود آوردند گرچه این نظام نوین، نظام انظام و نظام دولتهای وابسته به خود غریبها بود، و در حقیقت همین شکست لبنان در سال ۸۲ و شکست نظام رسمی عربها با در نظر گرفتن پیروزی اسلام در سال ۱۹۷۹ رهبری امام خمینی در ایران، این عوامل دست بدست هم داده و گامهای جنبش اسلامی فلسطین را استوارتر می‌کردند و نه تنها در فلسطین که در تمام مناطق عربی به طور کلی، حرکتهای اسلامی تقویت شدند.

و بدینسان برای همگان روشن شد که نهضت اسلامی در مصر، مثلاً، نهضتی شکست‌ناپذیر است و نهضت اسلامی، به نحوی در حکومت جدید سودان سیم شد و حرکتهای اسلامی همچنان در کشورهای دیگر عربی پدیدار گشت که برای غرب و شرقی روشن شد اینها پایدار و با ثبات اند، هر چند رژیمهای عربی، ظالمانه‌ترین و خشن‌ترین روشهای براندازی را نسبت به این نهضت‌های اسلامی روا می‌دارند، و بهترین نمونه، تونس است.

تکیه بر پیش تاریخ

در سالهای مابین ۷۵ و ۸۰ میلادی، حرکتی ناپایدار در درون نهضت اسلامی فلسطین وجود داشت که جدالها و یحشهای زیادی در این باره ردوبدل شد و تلاش بر این بود که تحلیلی تاریخی، صحیح و مستند، برای مبارزه اسلامی تحویل دهند و این بود که پیدایش جریانی انقلابی اسلامی در فلسطین متبلور ساخت. و این جریان اسلامی بر همان تحلیل و پیش تاریخ تکیه کرد و به دستاوردهای مهمی رسید، من جمله اینکه:

اگر مسلمانان بخواهند در نبرد با اسرائیل، به پیروزی واقعی دست یازند، هرگز نباید بر رژیمهایی اعتماد کنند که خود وابسته به غریبها می‌باشند و همچنین صحیح و روا نیست که قیام و نهضتی اسلامی در فلسطین و اطراف آن باشد، بی‌آنکه حرکتی فعال داشته باشند و در کوتاه سخن: نه! برای مبارزه بی‌اسلام و نه! برای نهضت اسلامی بدون مبارزه.

پس باید یک برنامه از پیش تنظیم شده اسلامی فلسطینی داشته باشیم تا مقدماتی باشد برای یک برنامه کامل اسلامی در جهان که در برابر دشمن صهیونیستی و غریبها قیام کند، و هر مسلمانی که این مطلب را پذیرفته است، درک می‌کند که وجود اسرائیل، محور و مرکزی اساسی است برای مقابله تمدن غربی با اسلام و جانی است

در منطقه عربی و اسلامی ایجاد نماید که برای نمونه می‌توان از تلاش برای برکناری شاه و تشکیل حکومت ملی به رهبری مصدق در ایران نام برد در سال ۱۹۵۸ نیز در عراق، حکومت پادشاهی را سرنگون و جمهوری را جایگزین آن کردند. در سوریا حکومت لیبرالی را شکست دادند و خلاصه تمام مناطقی که بنحوی شکست اعراب توسط اسرائیل در بین ملت‌هایشان تأثیر بدی گذاشته بود، انقلاب و دگرگونی‌هایی بدست خود غریبها در آنها پدید آمد ولی در حقیقت هیچ یک از این تغییرات، جوهری و اساسی نبود، تنها نظامهای لیبرالی غربی این بار به نظامهایی رادیکال و بازهم غربی تغییر نام دادند و همان ارتباط مستقیم با غرب داشتند ولی برای گول زدن و فریب مردم بیچاره، این رژیمهای جدید، پوششی از اشتراکیت برای خود ایجاد کردند که بصورت بارز در مصر و سوریا و عراق تجلی داشت.

و بدینسان در سالهای ما بین ۴۸ و ۶۷ نگذاشتند که نیروهای اصیل در کل جهان اسلام قدرت سیاسی بدست آورند. و از آن بالا تر اینکه این رژیمهای جدید الاحداث به صورت عجیب و بی سابقه‌ای برای سرکوب کردن و نابود نمودن تمام جنبش‌ها و نهضت‌های اسلامی، دست به کار شدند. به عنوان نمونه، رژیم عبدالناصر و سرکوب کردن نهضت‌های اسلامی در مصر را نام می‌بریم و اگر در آن سالهای گذشته بر این (در جنگ جهانی اول تا سال ۱۹۴۸) حرکت‌های اسلامی مورد تعقیب قرار می‌گرفت، در این دوره نه تنها این نهضت‌ها مورد تعقیب و مجازات قرار گرفت که هر انسان مسلمان و آزاده‌ای مورد تعقیب بود و این رژیمها حتی نمی‌توانستند بنگرند یک جوان مسلمانی را که در خلوت با خدای خود راز و نیاز می‌کند یعنی حتی یک عبادت فردی نیز در این رژیمها مجازات داشت.

نتایج شکست اعراب در سال ۱۹۶۷

در سال ۱۹۶۷، به همان دلیل‌ها و عواملی که در سال ۱۹۴۸ اعراب شکست خوردند، این بار نیز شکستی مفضحانه متحمل شدند بلکه می‌توان گفت: شکست ۶۷ بدترین و فقیح‌ترین شکست‌های اعراب در طول تاریخ بود زیرا این رژیمهای جدید نیز مانند اسلافشان وابسته و سرسپرده به غرب بودند و می‌خواستند مصالح غرب را در منطقه نگهدارند و به هیچ وجه نمی‌توان، نام آنها را نظامیانی اسلامی گذاشت. پس دولت غاصب اسرائیل تنها یک دشمن حقیقی داشته و دارد که از نظر فکری و عقیدتی با آن در نبرد است، و این دشمن فقط و فقط اسلام است.

حقیقت این است که آثار و نتایج شکست ۶۷ خیلی مهمتر از آثار و نتایج شکست سال ۴۸ است زیرا از یکسو شکست سال ۶۷، رژیمهای عربی را تضعیف کرد و از سویی دیگر، روحیه جدیدی در نهضت‌های اسلامی پدید آورد و بی‌گمان، مجاهدان مسلمان ایران بیاد می‌آورند همان سالها که مصادف با سالهای تبعید حضرت امام بود، یک مرحله نشاط و فعالیت روشنی برای نیروهای اسلامی به شمار می‌رفت و باعث برپیدایش روحیه‌ای نوین برای فعالیت و خدمت در ایران شده بود که همین روحیه را در مصر، عراق، پاکستان، فلسطین و سوریا می‌توان دید. ولی نسبت به مسئله فلسطین، یک اشکال عمده‌ای در آن زمان بود که شرح آن طولانی است.

پیدایش اندیشه جنبش اسلامی

جنبش اسلامی فلسطین در سالهای ۱۹۶۰ الی ۱۹۷۰ مانند دیگر نهضت‌ها، متحمل ضربت‌های سنگین و دردناکی شده بود لذا نمی‌توانست نه از نظر فکری و نه از نظر نیرویی با دشمن صهیونیستی پیکار نماید و در نتیجه معادلات منطقه‌ای، حرکت مقاومت فلسطین، نیروهایی لیبرالی را رهبری می‌کرد که مهمترین آنها جنبش فتح بود و این جنبش پیوسته امور مقاومت فلسطین را عهده‌دار بود. و در سال ۷۶-۷۵ تغییر مهمی در وضعیت مقاومت فلسطین رخ داد زیرا پس از آنکه نبرد فلسطین ارتباطی

برای هجوم غریبا علیه کل جهان اسلام. پس اگر اسلام بخواهد نهایتی برای توطئه‌ها و دشمنیهای غریبا قائل شود، راه و چاره‌ای جز نابودسازی مرکز تمام توطئه‌ها و محور همه کینه‌های غریبا نمی‌ماند.

مبارزه در سه محور

بنابراین، یکی از برنامه‌های مهم و اساسی فعلی جنبش اسلامی این است که در برابر غرب زدگی، حرکتی گسترده داشته باشد و با گروه غاصب و حاکم بر مسلمانان که وابسته به غرب هستند، بیکار نماید و از آن پس با فرهنگ غربی شایع در میان ما، مبارزه نماید و همچنین بر حرکت اسلامی است که در برابر این تجزیه و انقصاص که فرارزاد «سایکس پیکو» آن را در جهان اسلام بوجود آورد، به مبارزه بپردازد و جهان اسلام را از تجزیه جغرافیایی و انسانی برهاند. و در نهایت بر جنبش اسلامی است که با محور دشمنیها و کینه‌ها و توطئه‌های غرب در قلب جهان اسلام یعنی با اسرائیل به نبردی بی‌امان بپردازد، و در این میان بسیاری از انقلابیون مسلمان چنین می‌پنداشتند که باید این سه امر مهم را یکی پس از دیگری انجام داد یعنی نخست با غرب زدگی مبارزه کرد تا یک فرهنگ اسلامی مترقی در بین جامعه پیدا شود و تمام گروه‌ها آن را بپذیرا گردند، آنگاه به نبرد با تجزیه طلبان جهان اسلام پرداخت.

و در سومین گام، حکومتیهای اسلامی غیروابسته به غرب با اسرائیل مبارزه کند! ولی به تجربه بر ما ثابت شده است که این مطلب اصلاً منطقی و قابل قبول نیست و بر



جنبش مقاومت اسلامی است که در هر سه جبهه و سه محور، در زمان واحد، و به موازات هم، به نبرد و مبارزه بپردازد و این امر ساده و روشن است زیرا حاله که غرب با تمام قوا و نیروهایش به پشتیبانی اسرائیل برآمده است، باید با تمام نیرو و دو مقابله با غرب و اسرائیل، با هم و در زمان واحد بپردازیم و بی‌گمان اگر در طول ۸ سال گذشته، بی‌آنکه به ترتیب مبارزه اهمیت بدهیم و در هر سه محور با غرب مبارزه کرده بودیم، مطمئناً کار جهانی نمی‌رسید که ایران اسلامی، جنگ را اینچنین به پایان برساند و اگر در تمام جبهه‌ها، نبردی هماهنگ پیش می‌رفت، حتماً جمهوری اسلامی می‌توانست از مرزهای جغرافیایی فراتر رفته و پیروزی را بدست آورد.

اکنون به نظر می‌رسد بر تمام مبارزین مسلمان واجب و لازم است که با دقت تمام، حوادث ایران اسلامی را از آغاز پیروزی تا قبول قطعنامه ۵۹۸، بررسی و تجزیه و تحلیل کنند تا به این نتیجه برسند که باید مبارزه‌ای بی‌وقفه در هر سه محور، با هم و هماهنگ، بی‌بگیرند و ادامه دهند یعنی: جنگ علیه غرب زدگی و علیه تجزیه طلبی و علیه اسرائیل در آن واحد. ولی نتیجه‌ها چه و چگونه خواهد بود؟ این امری دیگر است.

ولادت جنبش جهاد اسلامی

مجموع این تحولات و دگرگونیها باعث شد یک جریان اسلامی نوین در فلسطین

اشغالی به وقوع بپیوندد و این در کنار دو جریان دیگر حزب التحریر و اخوان المسلمین پدیدار گشت. اما جریان جدید اسلامی را نام مخصوصی نیست گرچه مکتب‌ها، اسامی مختلفی بر آن گذارند مانند: جریان اسلامی انقلابی یا خمینیون یا جهاد اسلامی و... این جریان از آغاز، ندای مبارزه سهمگین نربا دشمن صهیونیستی را سر داد، مبارزه‌ای همگانی مردمی و نظامی زیر لوای اسلام.

در سالهای ۸۲ و ۸۴ و ۸۵ متحمل ضربه‌های سخت و دردناکی از سوی دشمن صهیونیستی شد که در سال ۸۳ برادریمان «دکتر فتحی شفاقی» و حدود ۴۰ نفر از کادرهای بزرگ انقلاب اسلامی فلسطین دستگیر شدند و این در اثر تکرار جاب و توزیع و نشر هزاران جلد از «مجله الطلیعه الاسلامیه» بود که این مجله در حقیقت، مطالب همین جریان اسلامی را منتشر می‌ساخت.

در سال بعد یعنی سال ۸۴، دشمن صهیونیستی، برادر بزرگوارمان شیخ عبدالعزیز عوده را به نهمت تحریک مردم دستگیر نمود. در سال ۸۴ این جریان جدید، حرکت نظامی خود را علیه دشمن آغازید و در فوریه ۸۶ دشمن ده‌ها تن از نظامیان این جریان را به نهمت اجرای چندین عملیات نظامی دستگیر کرد و آن وقت، این جنبش اسلامی، بطور رسمی، فعالیت نظامی خود را اعلام نکرده بود ولی در اکتبر ۸۶ و در اثر دبدار تعدادی از گروههای نظامی مسلمان با هم، فوجیهائی از ارتش جهاد اسلامی در فلسطین، ولادت خود را اعلام کرد و اولین عملیات مهم خویش را ضد دشمن تحت نام عملیات «حافظ السراق» در نیمه همان ماه به دنیا اعلام نمود که در آن عملیات ۷۳ تن از نظامیان دشمن کشته و مجروح شدند و در طول سال ۸۷ عملیات نظامی علیه دشمن توسط جهاد اسلامی ادامه داشت.

اولین جرقه

و اما جرقه‌ای که منجر به تظاهراتها و نبردهای خیابانی مردمی گشت عبارت بود از: درگیری طولانی و گسترده میان چهارتن از برادران جهاد اسلامی با دشمن اسرائیلی در منطقه شجاعیه (جنوب غزه) که در نتیجه منجر به شهادت هر چهار برادر مبارزمان شد و درست در شیع جنازه این شهیدان راه خدا، حرکت گسترده مردمی و تظاهرات بی‌سابقه‌ای انجام پذیرفت. این حرکت همچنان با حالتی مد و جزوی ادامه داشت تا اواسط ماه نوامبر که دشمن اعلام کرد دوباره شیخ عبدالعزیز عوده را دستگیر کرده و با یک فرمان نظامی، او را از سرزمینهای اشغالی تبعید نموده است که این عمل دشمن، حشم توده‌های مستضعف کرانه غربی و غزه را دوباره، بیش از پیش برانگیخت.

در روز هشتم دسامبر، عده‌ای از نظامیان جهاد اسلامی، یکی از اشغالگران مسلح را در قلب شهر غزه به قتل رساندند پس از این حادثه، برادر مقتول توسط انومیلی با چهارتن از کارگران مسلمان عرب تصادف کرده و آنها را به شهادت رساند و در نتیجه یک بار دیگر، نهمت همگانی اوج گرفت و این نهمت گسترده است که بحمدالله تاکنون ادامه داشته و سراسر فلسطین اشغالی را دربر گرفته است.

استمرار جنبش جهاد اسلامی

تحلیلهای گوناگونی در مورد این نهمت و استمرار آن وجود دارد. برخی معتقدند که ملت فلسطین از کشورهای عربی برای احقاق حق خویش ناامید شده و پس از گذشت ۲۰ سال از تأسیس سازمان آزادیبخش فلسطین، برای مردم ثابت شده که این سازمان هرگز توانائی اقدام به کارهای محول به آن شده را ندارد، بدون شک این مطلب، بطور کلی، صحیح است ولی جنب تحلیلهایی در هر صورت، مسکه جدی و مهم روز را در فلسطین که عبارت از حرکت مردمی و تظاهرات همگانی است، می‌پوشاند و همچنین حرکت مقاومت اسلامی را که مردم بر آن نام «جهاد اسلامی» می‌نهند، از یادها می‌برد و آن همه جرقه‌هایی را که توسط مسلمانان مبارز فلسطین وابسته به جهاد اسلامی در سرزمین اشغالی برافروخت، به باد نسیان و فراموشی می‌گیرد. بر تمام مردم روشن و واضح بود که در آغاز این حرکت گسترده، کادرها و



و در مقابل ابرقدرت شوروی به وقوع پیوست.

بنابراین، آنچه هرگز جای انکارش نیست، این است که نهضت انقلابی اسلامی فلسطین، از تجربه پیروزمندانه انقلاب اسلامی ایران بهره برده و پیروی نموده است و یکی از درسهای فراموش ناشدنی ما از انقلاب اسلامی ایران، همین است که در برابر نیروهای متجاوز غربی، هیچ قدرت محدود اسلامی نمی تواند قدم علم کند و به پیروزی برسد، هر چند افراد آن گروه، قوی و نیرومند باشند بلکه لازم است که انقلاب را از راه توده های مردم به پیروزی رساند؛ توده هایی که بیشترین گروه ها بلکه تمام گروه ها و کلیه طوایف و قبایل اسلامی را دربر گیرد، و بی گمان جنبش اسلامی فلسطین، این درس را بخوبی درک کرده است و از این رو، جنبش جهاد اسلامی فلسطین، تمام تلاشها و فعالیتهای خود را در همین راستا مبدول داشته و سواي تمام گروه های اسلامی و حتی لیبرالی که فعالیت می کنند، تمام تکیه خود را بر بسیج عموم طبقات ملت فلسطین نموده است و در حالی که سایر گروه ها در پی تقویت پایه های مرکزی خود بودند، جهاد اسلامی در پی تقویت پایه های مردمی و همگانی بود. و شاید بهترین نمونه برای این بسیج همگانی، همین احیای نماز عبدالقادر و عید قربان از سال ۸۰ به بعد است که چنان رعبی در قلب دشمن صهیونیستی ایجاد کرد، هنگامی که دیدند هزاران نفر پیرو جوان مسلمان برای برگزاری نماز عید به مصلاهای مخصوص ریختند و در یک نظم بی سابقه ای این سنت اجتماعی اسلام را احیا نمودند.

یکی دیگر از دست آوردهای مهم پیروزی انقلاب اسلامی در ایران این بود که پس از نقشه ها و توطئه های زیادی که سالهای سال برای ادغام کردن حرکت های انقلابی اسلامی در حرکت های لیبرالی از سوی استکبار بین المللی طرح ریزی می شد، انقلاب اسلامی ایران خط مبریزی برای این دو قطب وضع کرد و این دورا از هم جدا نمود. و قطعاً نهضت اسلامی فلسطین نیز به قطب اسلامی پیوست و اگر این قطب بندی در آغاز، به صورتی آرام درآمده بود، پس از گذشت چند سال از جنگ خلیج (فارس) به صورت دو قطب و دو خط صد درصد متضاد و به صورت بسیار گرم و غیر قابل اغماض درآمد تا آنجا که استکبار جهانی ناچار به مقابله مستقیم با انقلابیون مسلمان در سراسر جهان درآمد و حشمتی شد به قتل عام فجیعانه حجاج مسلمان ایرانی و غیر ایرانی مسلمانان، در کنار خانه خدا توسط پلیدترین مزدوران غرب، در سال گذشته، و در این حادثه دردناک، همه فلسطینیان می دانند که ۶ نفر فلسطینی زائر خانه خدا در کنار برادران تظاهرکننده ایرانی خودش به شهادت رسیدند، و این فاجعه گرچه بسیار تأسف آور بود ولی از سوی دیگر، مردم فلسطین را علیه جنتانکاران وابسته (مزدوران غربستان) که عامل این قتل عام بودند، برانگیخت و دنیا شاهد تظاهرات ملت مستضعف فلسطین در مسجد اقصی و غیر مسجد اقصی برای محکوم کردن این عمل و قیام علیه عاملان این حادثه بود.

وجه تشابه و اختلاف

اگر بحث در وجه تشابه و اختلاف میان انقلاب اسلامی ایران و نهضت اسلامی نوده های محروم فلسطین باشد، چنین بدست می آید که: نه تنها جهاد اسلامی که هر حرکت اسلامی مردمی دهر جای دنیا که باشد، شباهت زیادی با انقلاب اسلامی ایران دارد چرا که همه از این الگوی پیروز در روشهای قیام و تظاهرات و نوع شعارها و ترتیب کارها و فعالیتها بی گمان درس می گیرند و اگر ایران در آخرین ماه های حکومت سنگین شاه، تظاهرات گسترده و راهپیمایی های میلیونی را بمناسبت تحلیل و بزرگداشت و با تشییع جنازه شهیدان بقیه در صفحه ۱۸

جوانان مسلمان بودند که این نهضت را پایه ریزی کرده و تداوم بخشیدند و آن را به مساجد، دانشگاه ها و خیابانها گشاندند و در این میان بر کسی پوشیده نیست که مسجد در تمام این مراحل، مرکز و محور حرکتها و تظاهراتها و قیام های اخیر بوده است. و از همه روشن تر، شعارهایی است که در سراسر شهرها و روستاهای فلسطینی سر داده می شود و محتوایش صد درصد اسلامی است.

آنچه مسلم است این است که دگرگونیها و نزاعهای سیاسی در سرزمین اشغالی هنوز بطور کامل حل و فصل نشده، به این معنی که گرچه در این ده بازرده سال اخیر، بیشترین حرکتها و مقاومتها و مبارزه های چشمگیر توسط مسلمانان انقلابی به وقوع پیوسته الا اینکه سازمان آزادیبخش فلسطین هنوز هم سروصداهائی دارد و گاهی گامهایی هم هر چند کوتاه برمی دارد و گرچه از آغاز قیام همگانی تا ماه مارس ۸۸، دشمن صهیونیستی کادراهای فعال و عناصر بارز میازین مسلمان را دستگیر و با به شهادت رسانده است، یک دگرگونی و تحول ایجاد شده که در نتیجه اجازه می دهد که نیروهای لیبرالی و سازمان آزادیبخش فلسطین تا اندازه ای در سطح قیام همگانی بروز و ظهور کنند ولی آنچه بطور نسی، این نهضت را تا اندازه ای تضعیف کرده است دو عامل می باشد:

- ۱- عدم همکاری کشورهای همسایه و همجوار در گسترش و پیشرفت نهضت اسلامی.
- ۲- وجود برخی اختلاف نظرها میان کادراهای رهبری دو جریان بزرگ اسلامی در منطقه که عبارتند از جهاد اسلامی و حزب اخوان المسلمین.

دو نکته اساسی

- ۱- اکنون باید دو نکته اساسی را مد نظر قرار دهیم: این جنبش آخرین مبارزه علیه دشمن نیست و اگر به نحوی از انحاء، این جنبش - خدای نخواسته - متوقف شود، هرگز معنای آن، متوقف شدن مبارزه نیست و بر مسلمین داخل و خارج فلسطین است که مہمبای نهضتی دیگر شوند و نهضت را پیوسته گرم نگاهدارند.
- ۲- وضعیت سیاسی سازمان آزادیبخش فلسطین بگونه ای است که نهایت تلاش آنها تشکیل یک حکومت فلسطینی در کرانه غربی رود اردن و غزه می باشد که به نحوی از انحاء از شرایط مستقیم با بخش کرانه شرقی و دولت اردن داشته باشد؛ این افق سیاسی سازمان است که از لیمه های دهه هفتاد تا کنون، سازمان هیچ تئوری جایگزین آن نداشته است. و این بدان معنی است که سازمان آزادیبخش فلسطین به بن بست سیاسی رسیده است؛ پس اگر به چنان سازشی نرسد و قسمتی از فلسطین را بدست نگیرد، تمام راه های سیاسی جلوروش بسته شده است. و این خود بهترین موقعیت را به نهضت سبیل آسای انقلابیون مسلمان می بخشد که به راه مستقیم خود همچنان ادامه دهند و به موفقیت های بیشتری نائل آیند ان شاء الله.

درسی از انقلاب اسلامی ایران.

لازم به تذکر است که این جریان انقلابی اسلامی که این روزها در فلسطین جریان دارد، جدای از نهضت جهانی اسلام در منطقه و در جهان نیست. و ناظران سیاسی به خوبی مشاهده می کنند که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران (در سال ۱۹۷۹) نه تنها تأثیر بسزا و مستقیم در حرکت اسلامی فلسطین گذاشت بلکه نوعی چشمگیر در تمام جهان اسلام بوجود آورد، چرا که این پیروزی به دنیا فهماند که اسلام می تواند در مقابل تمام فزونی طلبی ها و تحديات غرب بااستند و یک نظام سیاسی را جایگزین تمام نظامهای دیگر بنماید. و این بدون شک انگیزه ای شد برای سایر مسلمانان منطقه که به خود آیند و در این راستا قیام گسترده تر و فعالتر بنمایند، و بهترین نمونه برای قیام مردمی و بسیج عمومی، نهضت اسلامی افغانستان است که درست پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، توسط مردم مسلمان و محروم آن دیار

نظام علی و معلولی انکار نمی شود، زیرا در آیات دیگر، همین امور را به جنود الهی نسبت می دهد که آنها باذن پروردگاران انجام می دهند و اگر این کارها را به خود نسبت می دهد برای این است که او علت العلل است و دیگر عوامل باذن او انجام دهند «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمْ جُنُودٌ رَبِّكَ الْاَهُو» تمام موجودات جنبدی و مأمور خداوند که جز خود کسی از آنها آگاه نیست، و لذا در سایر سوره ها به ضمیر متکلم مع الغیر آمده است و ضمیر متکلم مع الغیر در این موارد برای تفتن در تعبیر و یا برای صرف تخریم و تعظیم نیست اگر اینجا فرمود: «هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ» در سوره «حجر» آیه ۱۹ می فرماید: «وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا» ما زمین را گسترش دادیم، چرا که مأموران الهی باذن او در انجام آن امور نقش دارند ولی وقتی که صحبت از الوهیت و ربوبیت است که عظیم ترین مقام تدبیر است و شایسته تعظیم و تکریم می باشد متکلم وحده به کار رفته و فرموده: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» و متکلم مع الغیر نیامده است، بنابراین آنجا که متکلم مع الغیر مطرح است برای اشعار به این مطلب است که دخالت مأموران الهی به اذن الهی است، چرا که نظام، نظام سبب و مسبب است تا برسد به سبب الاسباب که مبدأ نخستین است و تمام افعال از این نظر به او استاد دارد، و لذا اگر در سوره «رعد» فرموده «وَمَنْ كَفَرَ الْشُّرَكَاتِ جَعَلْ فِيهَا زَوْجِينَ مِثْلَهُنَّ» در سوره «حجر» می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا كَفَرُوا بِمَا عَزَمُوا» و از هر چیز موزون و مناسب در آن (زمین) رویانندیم چنانچه در سوره «رعد» فرموده: «بِغْشَى اللَّيْلِ النَّهَارِ» و به فعل و ضمیر مفرد تعبیر نموده ولی در سوره «اسراء» آیه ۱۲ متکلم مع الغیر آورده و فرموده: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ» شب و روز را دو آیه و نشانه قرار دادیم، بنابراین نظام، نظام علی و معلولی است، گاهی کاری را مستقیماً به غیر خود نسبت می دهد و گاهی به جمع نسبت داده و می فرماید ما اینم که چنین می نمائیم و گاهی به شخص خود نسبت می دهد و می فرماید من این کار را می کنم، ولی در هر صورت دیگران اگر کاری می کنند بعنوان بندگان الهی و مددبرات امور باذن خداوند.

«وَأَنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تَرَابًا إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» اگر از چیزی به شگفت می تویی سخن آنها تعجب آمیز است، مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان چنین تفسیر نموده که اگر تعجب می کنی از انکار توحید کفار و از انکار معادشان تعجب مکن/ گرچه این هر دو عجیب است، بلکه از این سخنان تعجب کن که می گویند وقتی ما مردیم و پوسیده و خاک شدیم دوباره زنده می گردیم!؟

ادامه دارد

لسان حصیر بیان گردیده: «إِنَّ أُمَّتَ الْاَلْفِیْرِ» در مورد علماء هم مسأله انذار مطرح است، به ما نکته اند درس بخوانید تا برای مردم سخنرانی کنید، بلکه «لینذروا» تا مردم را انذار نمایند. یک آدم ترسو می تواند ایجاد ترس کند، در مورد انذار کسی که خود از قیامت می ترسد می تواند مردم را بیم دهد، ولی کسی که خودش نمی ترسد و علامت خوف در رنگ چهره و آهنگ گفتارش پیدا نیست، سخن و انذارش احساس خوف در مردم به وجود نمی آورد.

در قرآن نیز به یک سلسله از انبیاء عظام بهاء می دهد و آنها را بندگان خاص خود می خواند، برای یک ویژگی که در آنها سراغ دارد و آن ویژگی یاد قیامت بودن است. در باره حضرت ابراهیم و آل ابراهیم (ع) می فرماید: «أَنَا اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذُكْرِ الدَّارِ» آنها بندگان مخلص بودند ما آنها را خالص کردیم بخاطر یادآوری سرای آخرت. آنها برگزیدگان ما هستند، آنجا در حقیقت دار است دنیا دار و سرایت، بلکه مسافرخانه است که موقتاً در آن اقامت دارد و از آن بناگذر کوچ خواهد نمود، و اگر به آن «دار» گفته شده از روی مجاز است نه حقیقت، قرآن آخرت را «دار» معرفی می نماید، کسی که به فکر منزل است، در فکر زاد و توشه و وسیله هم هست، ولی کسی که به فکر آن نیست به فکر تهیه چیزی هم نیست.

«وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رِوَاسٍ وَالنَّهَارَ وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجِينَ مِثْلَهُنَّ بَغْشَى اللَّيْلِ النَّهَارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. وَفِي الْأَرْضِ قَطْعٌ مِّنْجَاوِرَاتٍ وَجِثَاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَيْجٌ وَنَخِيلٌ صُنُونٌ وَغَيْرُ صُنُونٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنَفْضٍ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِی الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» و او کسی است که زمین را گسترد و در آن کوهها و نهراهائی قرار داد و از تمام میوه ها در آن دو جفت آفرید، شب را بر روز می پوشاند و در اینها آیهائی است برای آنها که اندیشه و تفکر می نمایند، و در روی زمین قطعاتی مجاور هم قرار دارد که با یکدیگر متفاوتند و باغهای از انگور، و زراعت و نخلها که گاهی نزدیک ریشه و اصل می رویند و گاهی از دو اصل، تمام آنها با یک آب آبیاری می گردند، و با این حال برخی از آنها را از جهت میوه بر بعضی برتری می بخشیم، در آنها آیات و نشانه هائی است برای آنان که تعقل می نمایند.

در این دو آیه کریمه گاهی از وحدت به کثرت و گاهی از کثرت به وحدت استدلال می نماید که این استدلال بمنظور تنظیم برهان ربوبی است، کل نظام را خالق نظام اداره می نماید واحدی در تدبیر آن نقش ندارد. در بعضی از سوره ها ظهور وحدت قوی تر از ظهور کثرت و از ظهور قانون علیت و معلولیت نام است. و در بعضی از سوره ها مسأله علیت و معلولیت عاظمه بیشتر مطرح است. در این دو آیه کریمه سخن از این است که خدا مستقیماً این کارها را انجام می دهد، تمام این ضمیرها و فعلها مفرد است مگر در ذیل آیه دوم که «نَفْضٌ» به صورت متکلم مع الغیر آمده است گرچه، در این آیات تدبیر امور بطور مستقیم به خداوند نسبت داده شده است ولی

۱- تفسیر نورالثقلین، جلد ۱، ص ۲۶۰.
۲- تفسیر نورالثقلین، جلد ۱، ص ۲۵۸.

بقیه از مصاحبه با:

یکی از رهبران برجسته جهاد اسلامی فلسطین

انقلاب به راه انداخت، ما عین همین روش را در فلسطین اشغالی می بینیم که جنازه شهدان، محور یک حرکت گسترده و سپس شهدانی دیگر و دوباره تشیع آن شهدان و حرکت گسترده تر دیگر می شود و همچنین...